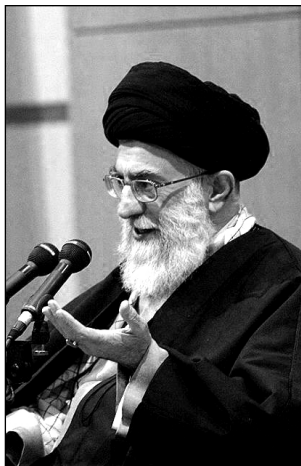


# پادشاهان ابوظہبی

سند پایداری و افتخار





من خودم مکرر به پادگان  
ابوذر رفته بودم ، کمکی که  
مردم کردند ، ایستادگی ای که  
مردم آن منطقه و سرتاسر استان  
کرمانشاه کردند ، بسیار با ارزش  
و با اهمیت است.

بیانات در جمع مردم پاه  
۹۰/۰۷/۲۵

در روزهای آغازین جنگ، این پادگان شاهد صحنه‌های زیبایی از رشادت و پایمردی بود. پادگان ابوذر بر خلاف پادگان دو کوهه در جنوب، بر بدن خود تیر و ترکشهای بسیاری را به یادگار دارد و خود از نزدیک شاهد رزم بیامان بزرگ مردان عاشق بوده است. خیابان اصلی پادگان آسفالتی مرغوب داشت، اما اطراف ساختمان‌ها با شن و سنگ‌های ریز پوشانده شده بود تا به هنگام بارندگی تردد به سهولت انجام شود. وجود مسجد، بیمارستان و تلفن‌خانه، کیفیت امکانات در پادگان را ارتقاء داده بود.

پادگان از لحاظ جغرافیایی در منطقه ای واقع است که دارای ارتفاعات و تپه ماهورهای متعدد می باشد. زمستان‌هایی معتدل دارد و تابستان‌هایی گرم و طولانی. دمای هوا در سردترین روزهای سال به ۳ درجه ی سانتی گراد و در گرم‌ترین روزها به ۴۴ درجه ی سانتی گراد می رسد.

این پادگان به دلیل نزدیکی به مرز ایران و عراق از اهمیت سوق الجیشی و استراتژیکی بالایی برخوردار بوده و هست.

## ■ جغرافیای پادگان ابوذر

پادگان ابوذر در استان کرمانشاه و در ۲۰ کیلومتر جنوب شرقی شهر سرپل ذهاب قرار دارد. این پادگان در طول سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ احداث گردید و در اختیار تیپ ۳ شاهین از لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه قرار گرفت؛ به همین دلیل پیش‌تر به نام پادگان شاهین معروف بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نام تیپ مذکور به تیپ ۳ ابوذر تغییر یافت و پادگان تیپ نیز به نام پادگان ابوذر خوانده شد. این پادگان به پادگان سرپل ذهاب نیز شهرت دارد. ساختمان‌های ۵ طبقه‌ی پادگان محل اسکان تیپ مذکور بود. این ساختمان‌ها به شکل دو تادو تا و دو قلو ساخته شده که هر یک دارای پلکان تابستانی در جلو و بالکن در قسمت پشت ساختمان می باشند.



## ■ روزهای نخست پادگان ابوذر

رویاری با یگان‌های مجهز و انبوه نیروهای ارتش عراق برخوردار نبود. تحت تأثیر وضعیت پیش آمده بعد از انقلاب اسلامی و جا به جایی‌های وسیع در سطح ارتش، یگان‌های تابعه فاقد ثبات مطلوب و کارآمدی قابل توجه بودند؛ بر این اساس گروه‌هایی از سپاه پاسداران و نیز نیروهای محلی و عشایر بومی مسلح نیز برای یاری‌رسانی به یگان‌های ارتش، راهی منطقه‌ی سرپل ذهاب شدند.

دشمن که به اهمیت پادگان ابوذر و نقش تأثیرگذار آن در منطقه، واقف بود از همان ساعات ابتدایی شروع جنگ، پادگان ابوذر را آماج حملات شدید هوایی قرار داد تا از این طریق اصلی‌ترین پایگاه نظامی منطقه را از کارآیی ساقط کند.

یک هفته پس از آغاز جنگ سراسری قصر شیرین به اشغال نیروهای عراقی در آمد و شهرهای سرپل ذهاب و گیلان غرب نیز در آستانه‌ی سقوط قرار گرفتند. یگان‌های تابعه لشکر ۸۱ در تمامی مناطق درگیری حضور داشته و برای دفاع از ایران اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کردند.

روز اول مهر ۱۳۵۹، نیروهای ارتش عراق پس از محاصره‌ی قصر شیرین، به سرعت به طرف پادگان ابوذر در حرکت بودند. در آن لحظه‌ها خبرهای

با شروع جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ محور قصر شیرین - گیلان غرب - سرپل ذهاب، مورد تاخت و تاز همه‌جانبه‌ی ارتش عراق قرار گرفت. عراقی‌ها در پی آن بودند که با پیش‌روی در این محور، تنگه‌ی استراتژیک پاتاق (مابین سرپل ذهاب و اسلام‌آباد غرب) را تصرف کرده و از طریق آن بر منطقه، اشراف کامل داشته باشند. این محور به دلیل آنکه روبرو به روی استان دیالی عراق بود و فاصله‌ای نسبتاً نزدیک با بغداد داشت، از ضریب اهمیت بالایی برخوردار بود.

بنابراین دشمن برای تصرف تنگه‌ی پاتاق بایستی پادگان ابوذر را هم تصرف می‌کرد؛ به عبارتی دیگر، اگر تنگه‌ی پاتاق کلید فتح منطقه بود، پادگان ابوذر، کلید فتح تنگه‌ی پاتاق محسوب می‌شد.

جنگ در حالی آغاز شد که لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه، از شرایط مطلوب و آمادگی مناسب برای



خوشی به پادگان نمی رسید. در یک جمع بندی، فرمانده پادگان دستور تخلیه سی پادگان ابوذر را صادر کرد و از هوانیروز برای انتقال نفرات و تجهیزات و نیز انهدام مهمات موجود در پادگان تقاضای هلی کوپتر کرد.

سرهنگ خلبان نریمان شاداب می گوید:

«وقتی از من که تنها خلبان هلیکوپتر موشک انداز بودم خواستند انبارهای مهمات را هدف قرار بدهم تا سالم به دست نیروهای عراقی نیفتد، حال عجیبی به من دست داد. پس از مشورت با شیروودی و سهیلیان در یک لحظه حساس با هم تصمیم گرفتیم در پادگان بمانیم و با همان ۴ فروند هلیکوپتر جلوی پیشروی تانک های عراقی را بگیریم.»

آن روزها، شیروودی حرف زیبایی می زد. او می گفت: «اگر ما امروز این پایگاه را تخلیه کنیم و دو دستی به دشمن تقدیم کنیم، مجبوریم پس از مدتی برای بازپس گیری آن، وارد عمل شویم؛ پس بهتر است همین الان که پایگاه در دست ماست، آنرا حفظ کنیم.»

روز دوم مهرماه ۱۳۵۹، فرستاده ای سراسیمه وارد پادگان شد و اعلام کرد که تانک های عراقی وارد سرپل ذهاب شده اند و شهر در آستانه ی سقوط است

. همه چشم ها ناخود آگاه به سمت خلبان علی اکبر شیروودی دوخته شد. فقط او بود که می توانست در کم ترین زمان خود را به شهر رسانده و مانع پیش روی ارتش عراق شود.

شیروودی که خود انتظار چنین دستوری را می کشید، در کوتاه ترین زمان یارانش را آماده پرواز کرد و خود نیز با اولین هلی کوپتر راهی آسمان شد.

وقتی به سرپل ذهاب رسیدند، دشمن نیمی از شهر را در تصرف خود داشت. ده ها تانک عراقی، حالت تهاجمی گرفته و آماده پیش روی بودند. در این سوی شهر تعداد انگشت شماری از پاسدارها و عشایر بومی و نیروهای پراکنده ی ارتش بی هیچ سلاح قابل توجهی آماده ی روبرویی با تانک ها بودند.

ناگهان پیش چشمان حیرت زده ی فرماندهان عراقی، اولین تانک به آتش کشیده و متلاشی شد. بعد از آن هلی کوپترهای تحت فرمان شیروودی، همچون پرندۀ ای که از زمین دانه می چیند غول های زرهی عراق را یکی پس از دیگری منهدم کردند. چیزی نگذشت که دود غلیظی ناشی از انفجار تانک های دشمن، تمام فضای منطقه را سیاه کرد. فرماندهان عراقی عاقلانه ترین تصمیم را گرفتند و به سرعت دستور عقب نشینی صادر کردند.

## ■ اولین یورش، اولین ایستادگی

طرح تصرف پادگان از راه زمین، تجربه ای شکست خورده بود و در آن شرایط، تنها راه بمباران هوایی و انهدام تجهیزات و یگان های موجود در پادگان بود.

حالا آسمان پادگان ابوذر، جولانگاه جنگنده های ارتش عراق بود. هواپیماها یکی پس از دیگری به سمت پادگان جهت گرفته و پس از شیرجه ای مرگبارتر، گوشه ای از پادگان را به آتش می کشیدند.

وقتی از دور پادگان را می دیدی، ستون های سیاه رنگی که از جای جای آن به آسمان می رفت، نظرت را جلب می کرد. ابوذر آن روزها سوخت، زخمی شد و شهید داد؛ اما تسلیم نشد. ایستاد تا جان پناهی باشد برای میهمانان سلحشور خود.





## ■ شهادت شهید شیرودی

عملیات اول بازی دراز با هدف بازپس گیری چند قله به خصوص ارتفاع ۱۰۰۸ در پادگان ابوذر طراحی و در ابان ۱۳۵۹ اجرا شد و طی آن سعید گلاب بخش به شهادت رسید.

به دلیل حساسیت شرایط و نقش با اهمیت و تأثیرگذار پادگان ابوذر در هدایت و پشتیبانی محورهای درگیری، کادر فرماندهی مستقر در پادگان دچار تغییراتی شد:

غلام علی پیچک، فرمانده عملیات غرب کشور.  
محسن حاج بابا فرمانده جبهه ی چپ منطقه ی سر پل ذهاب.

علی اکبر قربان شیرودی، فرمانده هوانیروز منطقه.

سرهنگ بدره ای فرمانده تیپ لشکر ۸۱ زرهی.  
در اردیبهشت ۱۳۶۰ عملیات دوم بازی دراز با اهدافی گسترده تر به مرحله اجرا در آمد. شیرینی پیروزی این عملیات با اخبار تلخی که به پادگان رسید، کم رنگ



شد. در این عملیات سرگرد حسین ادیبان فرمانده گردان مالک اشتر تیپ یکم لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه که زمین پادگان ابوذر با گام های استوار او زندگی می کرد به شهادت رسید. هنوز گرد ماتم از چهره ی پادگان ابوذر پاک نشده بود که خبر شهادت عقاب بلند پرواز آسمان غرب، علی اکبر قربان شیرودی همه را در عزایی بزرگ تر فرو برد.

داغ شیرودی، مسأله ای نبود که به سادگی برای ساکنان پادگان، قابل تحمل باشد. شیرودی، شناسنامه ی پادگان محسوب می شد و پادگان، هویت و اعتبار خود را از او گرفته بود. مردانگی های او بود که در اوج غربت و حمله ی ددمنشانه ی ارتش عراق، پادگان را حفظ کرد. با درایت او بود که پادگان ابوذر به فعال ترین و مؤثرترین مرکز پشتیبانی و سازماندهی نیروها تبدیل شد.

وقتی پیکر آرام خفتهی شیرودی وارد پادگان شد، همه دست از کار کشیده و با چشم هایی مالا مال از اشک به استقبال او آمدند. او برای همیشه رفته بود؛ اما خاطره های دلیر مردی او سینه به سینه جاری می شد و پیرو می آفرید. شهادت شیرودی در ابتدا رmq را از

همه گرفته بود سرهنگ صفر پایخان می گوید:  
«بچه های هوانیروز با دیدن پیکر شهید شیرودی غمگین و حتی دلسرد شده بودند و روحیه ی پرواز را از دست داده بودند. عراق با پی بردن به این مسأله، فشار خود را زیاد کرده و هر ان احتمال آن می رفت که پادگان سقوط کند؛ طوری که افسر رابط در بی سیم گفت: «اگر تا یک ساعت دیگر هوانیروز و نیروهای عمل کننده وارد عمل نشوند، پادگان سقوط خواهد کرد.»

در این لحظات، یکی از خلبانان شروع به صحبت کرد و گفت ک بچه ها مگر همین شیرودی - اشاره به پیکر شهید نمود - نبود که می گفت برای ما مملکت و اسلام مهم است؛ چرا راهش را ادامه نمی دهید؟ چرا اجازه می دهید دشمن تا اینجا پیش روی کند؟ چرا شما نباید راه او را ادامه بدهید که روح او شاد شود؟ شما هر کدام یک شیرودی هستید. پس از این همه زحمت و پیروزی های ارزشمند باید از دست آوردهای این عملیات دفاع کنید و نگذارید دشمن پیش روی کند و مملکت به دست دشمن بیفتد.»

## ■ حماسه آفرینان غرب

پادگان ابوذر دلاوران بسیاری را همچون شهید شیروزی، شهید کشوری و شهید حاج محمود غفاری را به چشم دیده است. با شروع جنگ، پادگان ابوذر میزبان رزمندگان عاشقی شد که گروه، گروه از استان های کرمانشاه و همدان و تهران به سوی جبهه های غرب کشور رهسپار شدند. هر گروه با فرماندهی دلاور؛ همچون علی رضا موحد دانش، سعید گلاب بخش (محسن چریک)، علی اصغر وصالی، غلام علی پیچک، محسن حاجی بابا و ده ها در یاد دیگر که بعد ها یکی پس از دیگری به عالم اسطوره ها پیوستند.

در کنار این دلاورمردان، ستارگان پرفروغ دیگری نیز همچون شهید محمد بروجردی، شهید ابراهیم همت، شهید حسین خرازی، شهید یداله کلهر، شهید مهدی شرع پسند، شهید محمود شهبازی، شهید حاجی بابایی، در پادگان ابوذر حضور داشتند که هر یک پس از سلسله ای از حماسه آفرینی های دیگر به دیدار معبود خویش شتافتند



## ■ پادگان ابوذر در آرامش

در بهار ۱۳۶۱ نیروهای عراقی بر اساس یک برنامه ی نظامی، دست به یک عقب نشینی تاکتیکی در منطقه زدند. تحت تدبیر این مسأله، آرامش نسبی به منطقه بازگشت و پادگان ابوذر پس از مدتی نفسی به راحتی کشید. با آن که بمباران های پراکنده، جزء برنامه های تکراری پادگان بود، اما موقعیتی فراهم شده بود تا یگان های مختلف با تشکیل عقبه، بتوانند حضور مؤثرتری در منطقه داشته باشند.

ساختمان های موجود در پادگان تقسیم شد، قسمت شمالی پادگان در اختیار ارتش و قسمت جنوبی آن در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفت. از آنجا که پادگان در اصل، متعلق به ارتش بود، زمین صبح گاه و مسجد پادگان در قسمت ارتش قرار داشت و نیروهای سپاه اقدام به احداث یک حسینیه کردند تا مراسم عبادی و گرد هم آیی ها را در آنجا برگزار کنند.

حالا وقت آن بود که فعالیت های تبلیغی جدی تر گرفته شوند. ۳ گروه نقاش، شروع به کشیدن تصاویر امام، شهدا و منظره های احساس برانگیز مانند غروب نخلستان بر روی دیوار ها کردند. خطاطان هم جملاتی از معصومین و از حضرت امام را بر سینه دیوارها، حک کردند. بلند گوه های پادگان، صبح ها با پخش مناجات، همه را به سوی نمازخانه دعوت می کردند و در طول روز، سرودهای حماسی از آن پخش می شد و از غروب باز نوای قرآن و مناجات بود و نماز.

بر تعداد روحانی ها و مبلغین و سخنرانان اضافه شده بود و بدین طریق نیازهای معنوی و فکری رزمندگان بر طرف می گردید. تأسیس کتابخانه واحد تبلیغات نیز در این راستا کمک شایانی نمود.

هر جا که می رفتی، نمازخانه، زمین صبح گاه، اتاقها، همه جا و همه جاز خاطره شهیدانی می شنیدی که روزگاری در اوج تنهایی، مردانه ایستادند و از پادگان و از خطوط مقدم درگیری محافظت کردند. کم کم عطر حیات بخش شهیدان پادگان، تاثیر معنوی خود را در فضای روح و روان تازه واردان می گذاشت.

«یاد آن ایام بخیر، عجب روزهای خوشی را در پادگان ابوذر سپری کردیم. من روحانی رفته بودم که مثلاً درس اخلاق و معنویت بدهم، غافل از آنکه هر گوشه ای از جبهه، خودش یک مدرسه است. مدرسه ای که درسهای آن با ایثار و عشق و محبت و بزرگواری آموخته میشد. هر کدام از بچه ها جلوه ای از معنویت بودند که احمد یکی از آنها بود. جوانی که ارادت عجیبی به آقا ابوالفضل داشت و همواره به آن بزرگوار اقتدا میکرد. میدانید با آن دست بی حسش چه صفایی می کرد. هر کس از دست مجروحش می پرسید با یک اخلاص و ارادت خاصی می گفت: «فرمانده گردان آقا قمرینی هاشم باید یک شبهتی به اربابش داشته باشد. احساس می کرد از آقا ابوالفضل نشان ارادت گرفته است.»

در آن هوای سرد که در نیمه های شب سردتر هم می شد، و کمتر کسی پتوی گرم و نرم رارها می کرد، احمد فانوسش را بر میداشت و خیلی آرام به شکلی که توجه کسی را جلب نکند به گوشه ای می رفت و نماز شب می خواند.»



## ■ بمباران پادگان ابوذر

یافت به سرعت داخل آن می شد. هوایماها آنقدر نزدیک به زمین پرواز میکردند که چند رزمنده با سلاح سبک به سمت آنها نشانه رفته بودند. کار بجایی رسید که چند هوایما در خیابانهای پادگان، افراد در حال فرار را به رگبار می بستند.

ساعی بعد، هوایماها رفته بودند و پادگان به شدت مجروح بود. از همه سو آتش و دود بود که به هوا می رفت. بسیاری از تاسیسات و ساختمانهای پادگان منهدم شده بودند. جای گلوله های تیربار هوایما در آسفالت خیابان پادگان به چشم می خورد. بیمارستان پادگان مملو از جنازه و مجروح بود و پزشک و امداد گرها به درستی نمی دانستند که باید چه بکنند. میگریستند و به این طرف و آن طرف می دویدند و بی سیمها مرتب تقاضای کمک می کردند.

هر لحظه، بدن آرام گرفته شهیدی از گوشه ای کشف می شد و به سردخانه انتقال می یافت و پیکر مجروحی، راهی بیمارستان میشد.

دهها شهید و مجروح، برای اینکه ۱۶ اسفند ۶۳ در حافظه تاریخ بماند کافی بود. پادگان ابوذر، سنگین ترین غروب خود را آن روز تجربه کرد. به هنگام نماز مغرب، شانه های لرزان و سجاده های نمناک، ماجراهای غم انگیز آن روز را برای آسمان روایت می کردند.

اما روز شانزدهم اسفند ۱۳۶۳ برای پادگان ابوذر روز دیگری بود. دشمن که از نقش تاثیر گذار این پادگان در حرکت های نظامی نیروهای مسلح ایران به خوبی آگاه بود، برنامه نابودی پادگان را در سر داشت. آن روز، مثل روزهای دیگر آغاز شده بود؛ همه در کار خود بودند و آرامش خاصی فضای پادگان را فرا گرفته بود که ناگهان شلیک پدافند ضد هوایی، همه را متوجه آسمان کرد. نه، این باریک یادو هوایما نبود که به پادگان حمله میکرد، بلکه دهها جنگنده عراقی آمده بودند تا پادگان ابوذر را از هستی ساقط کنند.

هوایماها ابتدا سراغ پدافندهایی رفتند که در آن اطراف و داخل پادگان مستقر بودند و اولین شهدای پادگان، رزمندگانی بودند که بی واهمه پشت توپهای ضد هوایی هوایماها را هدف می گرفتند.

بعد از چند دقیقه، صدای پدافندها خاموش شد و حالا جنگنده های عراقی بودند و ساختمانهای بی حفاظ. صدای انفجار و فریاد از همه سوی پادگان به هوا برمی خاست. هر کس، هر سنگر و چاله ای می



در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰ زمین صبحگاه پادگان ابوذر  
پیکر مطهر دو شهید گمنام را در بر گرفت تا مصداق کلام  
نورانی امام شهیدان (قدس سره) شود که فرمود:

این تربت پاک شهیدان است که تا ابد میعادگاه عاشقان و  
عارفان و دارالشفای آزادگان و دلسوزان خواهد بود.



ستاد مرکزی راهیان نور کشور